



Argument of Matter and Form on the Unity of the Reasoner and Reasonable and the Analysis of the Suspicion of Allegory and Confiscation

ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Ershadnia M.R.*

Department of Islamic Philosophy & Wisdom, Faculty of Theology, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran

How to cite this article

Ershadnia M R. Argument of Matter and Form on the Unity of the Reasoner and Reasonable and the Analysis of the Suspicion of Allegory and Confiscation. Philosophical Thought. 2022;2(1):37-50.

ABSTRACT

One of Hakim Sabzevari's arguments on the reasoner and reasonable union of "matter and form" is the argument, in which he considers the ontological principles of matter, form, and soul on the one hand, and on the other hand, he has put the view of Sadra's psychology as the basis for the completion of this argument. In order to distort all the arguments of Hakim Sabzevari, a published article accusing Hakim of "gross confusion" in recognizing the basic contents of philosophy. In this regard, in refuting the argument of matter and form, that article has turned to two major accusations. On the one hand, Hakim has been accused of using allegorical syllogism instead of argumentative syllogism, and on the other hand, it has condemned Hakim for the objection of confiscation. The analysis shows that this argument is based on total unity and that article has been distorted both in terms of reporting and in judgment, it has deviated to adopt illogical positions.

Keywords Hakim Sabzevari; The Union of Reasoner and Reasonable; Matter and Form; Allegory

*Correspondence

Address: Department of Islamic Philosophy & Wisdom, Faculty of Theology, Hakim Sabzevari University, Sabzevar, Iran.

Phone: -

Fax: -

mr.ershadinia@hsu.ac.ir

Article History

Received: November 22, 2021

Accepted: February 18, 2022

ePublished: March 11, 2021

CITATION LINKS

[Avicenna; 1997] AL-ELAHIAH MEN KETAB AL-SHEFA [Hassanzadeh Amoli H; 1982] Introduction and commentary on the "Unity of the Wise and Reasonable" treatise [Hassanzadeh Amoli H; 2020] The unity of the wise and reasonable [Moeinalddini F, Hosseini Amin H; 2019] Criticism of the arguments of Hakim Sabzevari in proving the problem of the unity of the wise and reasonable [Obudiyat A; 2013] An introduction to Sadrai's system of wisdom: Anthropology [Rafei'I Qazvini SA; 1982] The unity of the wise and reasonable treatise [Sabzevari H; 2001a] SHARH AL-MANZOUMEH [Sabzevari H; 2001b] SHARH AL-MANZOUMEH [Sabzevari H; 2004] Comments on travels [Sadraddin Shirazi MI; 2004a] ALHEKMAT ALMOT'E'ALIEH FI ALASFAR ALAGHLIEH ALARBA'EH [Sadraddin Shirazi MI; 2004b] ALHEKMAT ALMOT'E'ALIEH FI ALASFAR ALAGHLIEH ALARBA'EH [Sadraddin Shirazi MI; 2004c] ALHEKMAT ALMOT'E'ALIEH FI ALASFAR ALAGHLIEH ALARBA'EH [Sadraddin Shirazi MI; 2008] RESALEH FI ETTEHAD AL-AGHEL VA AL-MAGHOUL

برهان ماده و صورت بر اتحاد عاقل و معقول و واکاوی شبهه تمثیل و مصادره

محمدرضا ارشادینیا*

گروه فلسفه و حکمت اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

چکیده

از براهین حکیم سبزواری بر اتحاد عاقل و معقول برهان «ماده و صورت» است که وی در اقامه آن، از یک سو به مبادی هستی‌شناختی ماده و صورت و نفس نظر دارد و از دیگر سو، نگره علم‌النفس صدرایی را زیربنای تنظیم این برهان قرار داده است. مقاله‌ای در جهت مخدوش‌نمایی همه ادله حکیم سبزواری اتهاماتی را به نگارش سپرده و حکیم را متهم به «خلط فاحش» در تشخیص مطالب ابتدایی فلسفه نموده است. در این راستا در مردودنمایی برهان ماده و صورت، به دو اتهام عمده روی آورده است. از سویی حکیم را به کاربرد قیاس تمثیلی به جای قیاس برهانی متهم کرده و از دیگر سو به ایراد مصادره به مطلوب محکوم پنداشته است. واکاوی نشان می‌دهد این برهان بر اتحاد تام است و آن مقاله هم در مقام گزارش دچار تحریف شده، هم در مقام داوری به اتخاذ مواضع غیرمنطقی منحرف گشته است.

کلیدواژگان: حکیم سبزواری، اتحاد عاقل و معقول، ماده و صورت، تمثیل

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۱۲/۲۰

*نویسنده مسئول: mr.ershadinia@hsu.ac.ir

آدرس مکاتبه: دانشکده الهیات، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

تلفن: -؛ فکس: -

مقدمه

نظریه‌پردازی درباره «ماده و صورت» از مسایل دیرپای فلسفه اسلامی است. تحول و تکامل نظریات در این باره به حکمت متعالیه منتهی می‌گردد. کیفیت ارتباط وجودی آن دو جوهر نیز از نوگرایی برخوردار است. سپس کاربرد رهیافت‌ها در مسایل مترتب بر آن، از پویایی متعالی خبر می‌دهد. به طور کلی مساله نفس و به طور خاص مساله اتحاد عاقل و معقول از مسایل متأثر از رهیافت‌های متعالی برای ماده و صورت است. نگره «جسمانیت‌الحدوث و التصرف، روحانیت‌البقاء و التعقل» به نفس [Sadraddin Shirazi, 2004c: 347]، جز به تصویر دقیق هستی‌شناخت از ماده و صورت، و تعیین جایگاه مادیت و تجرد نفس امکان‌پذیر نیست. تصویری که توانایی ترسیم امتداد عریض و طویل وجود نفس را از ماده محض تا تجرد و فراطرد داشته باشد. در این رهگذر تصویر مادیت نفس و صور مترتب و مترکبی که این مادیت را جلا می‌بخشند و آن را به سمت تجرد سوق می‌دهند، حایز اهمیت بسیار است. حکمای پیشاصدرا این صور را منفصل و نفس را منفعل از آن پنداشته‌اند. دوگانگی نفس و صور به مثابه دوگانگی حال و محل و قیام حلولی صور به نفس، برآیندی از این اندیشه است. حکمت متعالیه، صور ادراکی را به عنوان صور فعلیت‌بخش نفس مادی اعلام کرد و در طی این مسیر، از ابتدا تا انتها، این دوگانگی را موهوم و بر اثر اتخاذ مبادی نادرست در معرفت نفس دانست. اتحاد عاقل یعنی نفس متبلور به ادراکات عقلی، با معقول یعنی صور مجرد عقلی، همه مطلبی است که می‌تواند این انگاره را قابل درک و تصور کند. حکیم سبزواری با پشتوانه این نظریه‌پردازی قوی، بر آن است تا استدلال بر اتحاد را خاطرنشان کند و روند طولانی را در بیانی فشرده به عنوان برهان ماده و صورت ارایه دهد. نفس همان ماده‌ای است که در ابتدا بالقوه محض است و بر اثر اتحاد با صور ادراکی به فعلیت تام خویش نایل می‌گردد. از آن‌جا که ترکیب ماده و صورت در جسمانیات، اتحادی است درباره نفس و صور عقلی این اتحاد به طریق اولی برقرار است. اتحادی قوی که رابطه عرض و موضوع با آن قابل مقایسه نیست. این برهان بر مبادی مستدل متکی است و بدون توجه به آنها وصول به مطلوب ناممکن است.

مقاله‌ای سعی کرده این برهان را ناتمام بداند با این فرض که یا این استدلال برهانی نیست و از ریشه، تمثیلی است یا اگر شکل برهان به خود بگیرد، مبدا آن تمثیل است و حکیم سبزواری به این نقص و تاثیر آن در مبادی برهان توجه نداشته است!

تبیین برهان براساس مبادی مفصل و مشروح حکمت متعالیه و وانمایی اتهام آن مقاله، راه را به درک درست مقاصد الهیات متعالی هموار می‌کند و شبهات ناشی از شتابزدگی را می‌زداید. برخی محققان معاصر نیز به این شبهه اشاره کرده و رهایی از آن را مشروط به «غور و تأمل در تقریر» آن دانسته‌اند.

نمی‌توان گفت که اتحاد عاقل به معقول به منزله ماده و صورت بودن، قیاس ذهن با خارج است و این اقناعی و خطابی است نه برهانی؛ چه این که معلوم شده است که هریک از هیولای جسمانی و عقل هیولانی با صورت خود اقتضای اتحاد دارد و از این رو عقل هیولانی با صورت علمیه را به منزله هیولا با صورت جسمانی گفته‌اند و این نه از راه قیاس ذهن با خارج است [Hassanzadeh Amoli, 2020: 270].

ایراد بر مقاصد متعالی با ادعای نوآوری، هنگامی نزدیک به باور است که مدعیان، روش وصول به آموزه‌های حکمت متعالیه را در خود فراهم کرده باشند؟ روشی که صدرالمتالهین در خصوص این مساله بر آن تاکید ورزیده و بدون آن، نیل به این قله تعالی‌طلب را محال دانسته است. در آستان ورود به این مساله است که صدرالمتالهین یکایک ستارگان فروزان حکمت مشایی و خورشید رخشان حکمت اشراقی و سایر محققان از حکما را نام می‌برد و بدون هیچ اغماض، میراث آنها را در این خصوص غیرقابل اعتماد اعلام می‌کند. با این وضع وقتی حال این فرزندان چنین باشد، وضع بقیه، که در نظر صدرالمتالهین اصحاب اوهام و خیال و وسوسه و جدل هستند، چه خواهد بود؟ در این مسیر سخت است که صدرالمتالهین نیل به درک ژرف و وجدان مساله را مشروط و موقوف به عنصر مغفول در معرفت مسایل علم الهی می‌داند و آن استمداد از مبدا سبب‌ساز آسان‌ساز است. وی تاکید می‌کند باید با توجه جبلی و تضرع غریزی به این آستان باریافت و گشایش دانش را مشاهده کرد. از این رو صدرالمتالهین تجربه شخصی خود در پیمایش این مسیر و نیل به یافته‌های حکمی را نیز در مساله اتحاد پشتوانه قرار داده است.^۱

مبادی برهان

آنچه بیش از همه در متمیم این برهان نقش دارد «حرکت جوهری و نظریه ترکیب اتحادی بین ماده و صورت به ویژه نگره اشتداد وجودی و سعه مظهري نفس» است [Hassanzadeh Amoli, 2020: 270]. هر یک از این مبادی شرح تفصیلی و اثباتی را در پهنه حکمت متعالیه به خود دیده است. از این رو حکیم سبزواری با اشاره مختصر به اهم مبادی فقط بر عصاره استدلال چنین تکیه می‌کند: بر اساس مباحث مفصل درباره ماده و صورت و ترکیب اتحادی بین آن دو، نه ترکیب انضمامی، می‌توان مبدا استدلال را فراهم دید. به این ترتیب که نفس ماده است و مدزکاتش صورت برای آن. توجه باید داشت که نفس دارای وحدت جمعی است و وقتی ماده و صورت در موجودات طبیعی و دارای وضع، اتحاد دارند پس حال درباره عقلیات چگونه است؟ [Sabzevari, 2004: 320].^۲

تاثیر این مبادی در برهان چنین است که عقل هیولانی نسبت به صور علمی نقش ماده به صورت را دارا است. هرچه از واهب صور افاضه شود، نفس با آنها اتحاد پیدا می‌کند. اگر ماده جسمانی با صورت جسمانی با ترکیب

اتحادی متحد می‌گردد، نفس، حتی در مرتبه عقل هیولانی، برای اتحاد با صور علمی اولویت دارد. زیرا دارای قابلیت و شأنیت تجرد و لطافت است و متقابل آن صور علمی، که طرف دیگر اتحاد است، از شوایب مادی مبرا است [Hassanzadeh Amoli, 2020: 270].

نقش سایر مبادی، براساس مبادی علم‌النفس متعالی چنین است که نفس ناطقه به سبب حرکت در جوهر از قوه به فعل یعنی از نقص به کمال می‌رسد. وجود نفس با نیل به صور علمی و معارف الهی اشتداد می‌یابد و آن صور و معارف با نفس اتصال بلکه اتحاد وجودی می‌یابند. اگر با نگره و ادبیات ویژه حکمت متعالیه این مطلب بیان گردد، باید گفت اطلاق اتحاد از باب نارسایی لفظ و عبارت است، اما به بیان دقیق، این رابطه حتی فراتر از اتحاد است؛ زیرا صور حقایق علمی اطوار وجود نفس و شؤون ذاتی آن هستند و با نفس ناطقه عینیت دارند [Hassanzadeh Amoli, 1982: 30].

مطلب مهم این است که این‌گونه استکمال نفس، اختراع و تکروری حکمت متعالیه به شمار نمی‌آید. بلکه صدرالمتالهین و سایر حکمای متعالی [Sadrudin Shirazi, 2004a: 327-328]، با تاسی به ابن سینا در امکان چنین استکمال [Avicenna, 1997: 346-349]، آن را در مساله اتحاد عاقل و معقول به کار بسته‌اند. این قسم اتحاد، درباره دو امری رخ می‌دهد که در طول هم قرار دارند. به این معنی که یکی در هستی ناقص است و دیگری صورت کمالی برای آن است. با استکمال ناقص به واسطه کامل و خروجش از قوه به فعل، نقصش رفع می‌گردد. همانند این‌که کودک، جوان و جاهل، عالم و عاجز، توانا و قادر شود. اتحاد عاقل به معقول از این قسم استکمال و ترقی است [Rafei'i Qazvini, 1982: 9].

هم‌ترازی مدرک و مدزک در تمام مراتب ادراک، مطلب مهمی است که می‌تواند این استکمال را توجیه کند. چنانچه ماهیت موجود در خارج، بالقوه کلی و بالفعل، جزئی است و شانیت آن را دارد که با عملیات انتزاع و تجرید ماده‌زدایی گردد، هم‌چنین است قوه مدرک انسانی که آن ماهیت را ادراک می‌کند و عاقل بالقوه است. این قوه شانیت آن را دارد که مواد و آلایش‌های آن را از خود بزدايد، تا تبدیل به عاقل یعنی مدرک کلیات بالفعل گردد [Sadrudin Shirazi, 2004b: 303].^۲ بدین‌گونه هم‌سانی رتبی مدرک و مدزک در هموار کردن تصور اتحاد مدرک و مدزک تاثیر به سزایی دارد.

مدعاهای مقاله

مقاله در صدد رد تمام براهین حکیم سبزواری در چهره ناقد نوآور ظاهر شده و با ادعای نقد براهین قوی‌تر و مهم‌تر، تکلیف دیگر براهین را نیز معین کرده است.

هیچ یک از سه برهان، در جهت اثبات مدعای اتحاد عاقل و معقول تام نیست و توانایی اثبات مدعا را ندارد [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 31].

۱. ادعای نوآوری

مقاله مدعی است «صورت‌بندی براهین و نقدها همگی نو» بوده [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 31] و از بین براهین حکیم سبزواری، سه برهان قوی‌تر و پر اهمیت‌تر را به ارزیابی صوری و مادی

سپرده است که «برهان مبتنی بر تمثیل نفس و صورت خارجی به ماده و صورت» [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 35] یکی از همان سه برهان است.

۲. عنوان سازی

مقاله عنوان «برهان مبتنی بر تمثیل نفس و صورت خارجی به ماده و صورت» (همان) را برای این برهان برگزیده و در سایه آن، قرار است ادعاهای خود را به عنوان نقد سامان دهد.

در این راستا پس از تاریخچه‌ای، برای نشان دادن موقعیت این برهان از خود حکیم سبزواری مدد جسته و سپس آن را مخدوش و مردود جلوه داده است. این ترجمه‌ای دارای افزوده از سوی مقاله، برای عبارت حکیم سبزواری است که مقاله منظور خود را در آن گنجانده است: «این برهان از طریق اتحاد ماده و صورت (و تعمیم این اتحاد به نفس و معقولات) تشکیل می‌شود و نفس نیز (همچون ماده) یک عقل هیولانی است (و تعمیم این اتحاد به نفس و معقولات)» [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 38].

۳. گزارش مقاله از برهان

گزارش مقاله از برهان به صورت نقل قول مستقیم با این ارجاع به مقاله حکیم سبزواری در ۱۴۱۳ ه.ق. است که افزودنی‌ها در ضمن نقل مستقیم در آن نمایان است.

سبزواری با نگاه به ترکیب اتحادی ماده و صورت سعی کرده است تا با مدل سازی این ترکیب و تعمیم آن در باب ترکیب نفس و صورت‌های ذهنی، برهانی را در جهت اثبات ترکیب اتحادی نفس و صورت‌های ذهنی اقامه کند. سبزواری در شرح حکمت منظومه، در تقریر این برهان می‌گوید "... آنچه در باب اثبات این مدعا مورد اعتماد ماست برهانی است که از اسکندر (افرویدیسی) نقل شده است که این برهان از طریق اتحاد ماده و صورت (و تعمیم این اتحاد به نفس و معقولات) تشکیل می‌شود و نفس نیز (همچون ماده) یک عقل هیولانی است که ماده معقولات است و معقولات صورت‌آند (پس نفس نیز با معقولات خود متحد است)" [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 38].

۴. احاله برهان به تمثیل و اتهام تعمیم

داوری مقاله از این برهان تعبیر به «مدل سازی و تعمیم تمثیل» است. مبتنی بر این ادعا داوری خود را مبتنی بر نفی دلالت برهانی آن، چنین تکمیل کرده است.

این برهان، اساسا برهان نیست، زیرا جنس برهان قیاس است در حالی که سخن سبزواری تنها بیان‌کننده نوعی تمثیل و یا تعمیم است و تمثیل در فلسفه اعتباری ندارد [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 38].

مقاله در غرابت‌زدایی از این ادعای خود، به ادعای سعی ابتکاری پرداخته تا در جهت اتهام زدایی از حکیم سبزواری چنین نگارگری کرده باشد!

با توجه به عمق سبزواری روشن است که وی نمی‌تواند چنین سهوی را مرتکب شود؛ لذا نگارنده این سطور با تامل و تدقیق بر روی آثار سبزواری برای اولین بار سعی نموده است تا بیان تمثیلی وی را در قالب یک برهان، تقریر نماید [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 38].

در نهایت، سعی ادعایی مقاله یعنی «تبدیل تمثیل به برهان»، به استمداد از کاربرست قاعده «حکم‌الامثال فیما یجوز واحد» می‌انجامد.

۵. تفاوت مفاد عقل هیولانی در دو دیدگاه

مهم‌ترین خدشه‌ای که مقاله «نقد» بر این برهان، به شمار آورده، این است که چون اصطلاح عقل هیولانی در بین مشایبان رایج بوده و آنها به اتحاد قابل نشده‌اند، پس اقدام حکیم سبزواری در کاربرست این انگاره برای اثبات اتحاد عاقل و معقول مردود است، حتی اگر صورت استدلالی بازسازی شده، به استخدام آن درآید؟!

به نظر می‌رسد حتی با بازگرداندن بیان سبزواری به قالب برهانی که ذکر شد، باز هم این دلیل در اثبات مدعی وی ناتمام باشد؛ زیرا کاربرد عقل هیولانی در زمان بوعلی و سایر حکمای مشایی و منتقد اتحاد عاقل و معقول نیز وجود داشته است، اما عقل هیولانی باعث نگردیده است که این متفکرین به مساله اتحاد باور پیدا کنند [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 38].

۶. اتهام مصادره به مطلوب

مقاله پس از تلاش برای اختراع صورت استدلال، مسیر خرده‌گیری را به تلاش برای فرق نهادن عقل هیولانی در دو دیدگاه مشایی و صدرایی اختصاص می‌دهد. مقاله ادعا کرده که عقل هیولانی در دیدگاه مشایی ناظر به جنبه عوارض و کمالات ثانی نفس انسان است. سپس در توضیح این تفاوت، این مطلب را ابراز کرده است.

در واقع نفس در ذات خود متکامل است اما در اثر تعلّق به بدن قوه آن را پیدا می‌کند که اوصاف و عوارض خارج از ذات را برای خود اکتساب کند. به همین خاطر در نگاه مشایی، تعقل عین ذات نفس نیست بلکه امری عرضی است و از اوصاف نفس به شمار می‌آید. ... در نگاه صدرایی تعقل و به طور کلی ادراکات نفس، کمال ثانیه نفس محسوب نمی‌شوند بلکه تعقل عین ذات نفس است و ذات نفس در اثر اتحاد با معقولات ساخته (۱۹) فعلیت پیدا می‌کند [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 40].

بر این تفاوت، پایگاه اتهام «مصادره به مطلوب» استحکام یافته و تعقل که عین ذات نفس بوده، مقدمه اتحاد دوباره عقل با نفس قلمداد شده و ترتب فرض و پیش‌فرض بر همدیگر را استوار دیده است.

حال با توجه به این نکته وجه ناتمام بودن این برهان و مصادره به مطلوب بودن آن روشن می‌گردد؛ زیرا در این برهان این مساله پیش‌فرض گرفته شده است که عقل هیولانی، ذاتی نفس است و نفس با تعقل نفس می‌گردد و تعقل کمال اولی نفس است در حالی که اساساً مساله اتحاد عاقل و معقول در باب اثبات همین مدعا مطرح گشته است و برهان ما باید این مساله را به اثبات برساند نه این‌که خود این مساله را پیش‌فرض بگیرد [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 40].

نقد و بررسی

۱. نقد نوآوری ادعایی

این که مقاله ادعا کرده از بین براهین، سه برهان «قوی‌تر» را به صورت ابتکاری هم بازسازی، هم نقد کرده، ادعای صرف است. زیرا بازسازی‌اش چیزی بیش از تحریف برهان نیست و ربطی به مطالب متعالی ندارد.

مضاف بر آن هیچ ملاکی برای ممیزی خود نشان نداده و بدون تعیین معیار قوت و اهمیت، برخی از براهین را قوی‌تر و مهم‌تر اعلام کرده است. البته چون به سادگی سایر براهین، نتوانسته خدشه فراهم کند، صعوبت کار خود را ملاک «قوی‌تر» بودن آن‌ها به شمار آورده است. نیز در سراسر مقاله از آنچه «ارزیابی صوری» نامیده، اثری مشهود نیست.

۲. ادبیات آشفته و ناویراسته

ادبیات آشفته مقاله جا به جا رخ می‌نماید و حاکی از عدم نیل مدعی برای درک مقصود این براهین است، که به چند نمونه اشاره می‌گردد.

الف) این عنوان «برهان مبتنی بر تمثیل نفس و صورت خارجی به ماده و صورت» که مقاله برای برهان تدارک دیده با همه زوایدی که به آن افزوده، اشتباه بوده و به فاصله اندک در متن به این عنوان «شبهات نفس و صورت ذهنی با ماده و صورت» تغییر کرده است.

ب) در این رهگذر این جملات نیز حکایت از عدم دقت در تنظیم مقاله در مراحل تدوین و گزارش دارد: «حال با توجه به این‌که عقل هیولانی دارای لطافت بیشتری نسبت به عقل هیولانی است اولی از این است که معقولات مختلف را بپذیرد و با آنها متحد گردد» [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 38]. چگونه مقاله دو طرف نسبت را یک چیز اعلام کرده است؟!.

ج) مقاله مطالبی ایرادگونه را اشاره‌وار به علامه طباطبایی نسبت داده و ادعا کرده در «فصل پیشین بیان شد» [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 41]! اما این دلیل گویای شتاب مقاله در گردآوری و سپردن به نشر است. در روند داوری مقاله از سوی مجله مربوط هم توجه لازم مبذول نشده است. به حسب ظاهر مقاله برگرفته از رساله یا پایان‌نامه است و به فصل پیشین آن مکتوبات اشاره دارد و در مقاله از فصل و فصول خبری نیست. گویا نگارنده آن را بدون ویراستاری به نشر سپرده و ارباب نشریات نیز توجه لازم را نسبت به مقاله‌های دانشجوی محور، به خرج نداده‌اند!

د) در روند شبهه‌زایی، مقاله ادبیاتی ناهنجار و اشتباه را در بیان مواضع فلسفه مشایی موثر یافته و از آن سود برده است. از جمله تعبیر از نفس کامل به «نفس متکامل» و تعبیر از عقل هیولانی به «عوارض نفس». تعبیراتی هم که درباره حکمت صدرایی مانند «عینیت تعقل با نفسیت نفس» به کار برده از همین دست است مانند «عقل هیولانی، ذاتی نفس است و نفس با تعقل نفس می‌گردد» [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 40]. این تعبیرات نارسا و شبهه‌زا چگونه درباره جسمانیت‌الحدوث بودن نفس سازگار است؟ آیا نفس با تعقل نفس می‌گردد؟ مقاله این مطلب ناهنجار را از کجا به حکمت متعالیه منتسب نموده است.

در حالی که در هر دو مکتب فلسفی، عقل قوه‌ای از قوای نفس است که باید براساس این مبنا به مسایل پیرامونی مطرح در دو مکتب پرداخت. تفاوتی که در این زمینه هست این است که در فلسفه مشا قوا با نفس هم مباین، هم مغایر است. اما در حکمت صدرایی اگرچه قوا مغایر با نفس است، اما مباین با آن نیست و نفس با قوا متحد است [Sadrudin Shirazi, 2004c: 135; Sabzevari, 2001b: 180; Obudiyat, 2013: 243]. بنابر این تعبیر از قوه به عرض در فلسفه مشا، توجیه مستدل ندارد.

۳. عنوان نامتناسب

مقاله عنوان ساختگی و مغلو ط «برهان مبتنی بر تمثیل نفس و صورت خارجی به ماده و صورت» [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 35] را برای این برهان برگزیده و درسایه آن، قرار است ادعاهای خود را به عنوان نقد سامان دهد.

در این راستا به زمینه‌سازی نامرتبط پرداخته و پس از تاریخچه‌ای برای موقعیت این برهان از خود حکیم سبزواری مدد جسته و علی‌رغم مبتنی بودن برهان بر ترکیب اتحادی و عینیت نفس با هیولانیت، آن را مخدوش و مردود جلوه داده است. نگاهی به تحریف گفتار حکیم از سوی مقاله، کافی است تا معلوم گردد، گنجاندن افزوده‌ها در ضمن گفتار حکیم، ره به کجا می‌سپارد و قرار است پیشاپیش چه نتیجه‌ای را اثبات کند! تعبیرات بدلی در این عبارات، کاملاً اثبات می‌کند مدعیات مقاله بر عبارات خودساخته مبتنی است و با متن ترجمه تحریفی به استقبال ایراد و خرده‌گیری شتافته است.

به هر صورت عنوان «برهان مبتنی بر تمثیل نفس و صورت خارجی به ماده و صورت»، که مقاله برای برهان تدارک دیده، با همه زوایدی که به آن افزوده، اشتباه بوده و به فاصله اندک در متن به این عنوان «شباهت نفس و صورت ذهنی با ماده و صورت» تغییر کرده است.

مشهود است که مقاله کوشش دارد به هر قیمت راهی برای مخدوش جلوه دادن براهین حکیم بیابد و در تأمین این غرض در عنوان این بخش، به اتهام «تمثیل» روی می‌آورد. این که تعبیر او به تمثیل به کدام عبارت حکیم مستند است، برداشتی نامستند و خارج از روند پژوهش روشمند و به دور از تحقیق متکی به اصول متقن و صحیح است. پس از آن، اتهام «تمثیل» را به «تعمیم» بدل کرده و هیچ سندی برای آن ارائه نداده است. به هر حال کاربست «تشبیه و تمثیل» همه چیزی است که به نظر مقاله توانسته، مدعیات را علیه این برهان حکیم سبزواری وجیه نشان دهد و همه مدعا بر محور این اتهام دور می‌زند: «برهانی را مبتنی بر شباهت نفس و صورت ذهنی با ماده (هیولی) و صورت اقامه کند» [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 37]. پس از این به این اتهام خواهیم پرداخت.

۴. نقد گزارش مقاله از برهان

گزارش مقاله گزارشی جهت‌دار، برای زمینه‌سازی ایرادات است. اگرچه به ظاهر نقل قول مستقیم را با ارجاع به مقاله حکیم سبزواری در ۱۴۱۳ ه.ق. برگزیده، اما آشکار است که افزودنی‌ها وصف نقل مستقیم را از آن می‌زداید و آن را از انعکاس نظر حکیم سبزواری دور می‌سازد.

در دو ارجاعی که مقاله، حکیم سبزواری را به کاربست تمثیل و تشبیه متهم کرده، خوشبختانه صراحت عبارت حکیم برداشت ناهنجار مقاله را بسیار شفاف برملا می‌سازد، به گونه‌ای که نیاز به هیچ توضیح باقی نمی‌ماند. عبارت تعلیقه بر اسفار چنین است: «هو أن النفس مادة و مدرکاته صورة له و له وحدة جمعیه و المادة و الصورة لهما نحو اتحاد فی ذوات الأوضاع فکیف فی العقلیات» [Sabzevari, 2004: 320].

نیز عبارت متن شرح منظومه چنین است: «والمعتمد لاثبات مطلبه مانقل عن اسکندر، من باب اتحاد المادة و الصورة، فإن النفس فی مقام العقل الهیولانی مادة المعقولات، و هی صور له» [Sabzevari, 2001a: 149].

در حاشیه نیز بر همین مطلب تأکید می‌ورزد:

والذی دعاهم الی القول باتحاد المادة و الصورة أن الفعلیات بینها التآبی و التنازع، فلاتتحد بعضها ببعض. والهیولی لماکانت قوة محضة و ابهاما صرفا، لاتآبی و لاتعصى من مباینها. فتتحد بكل فعلیه، فعلیه. فالصورة

النوعية الماثية مثلا، تأبى عن الهوائية، لكن هيوليها قابلة للهوائية. و اذا كانت هيولى الجسمانيات هكذا، فما حدسك بهيولى العقلیات فى شدة لطافتها و تجردها؟ و هى العقل الهيولانى الذى هو هيولى المعقولات النفسانية. فالنفس للطافتها، بأى شئى تتوجه، تتصور بصورته و تتحد بها [Sabzevari, 2001a: 149].

با این تعبیرات صریح درباره نفس: «هیولای عقلیات، عقل هیولانى، هیولای معقولات نفسانی»، چگونه ذره‌ای تشویش سزااست که کسی به سمت نسبت مزعوم کاربرد تشبیه نفس به هیولا پیش رود؟ در جای این عبارات «تشبیه و تمثیل» به کار رفته یا از کدام لفظ و جمله این تعبیر قابل برداشت است؟ آشنای به ادبیات و دستور زبان می‌بیند که اگر محمول، مستقیم بر موضوع حمل شود، این حمل، حمل این‌همانی و هوهویت است. وقتی حکیم به صراحت فرموده: «نفس ماده است و مدرکاتش صورت آن»، تصریح است به اتحاد موضوع و محمول در حمل مصداقی شایع صناعی نه تشبیه و تمثیل. بنابر این باید حکم به عینیت موضوع و محمول شود نه مثلیت.

۵. نقد احاله برهان به تمثیل و اتهام تعمیم

برداشت پیش‌داورانه و نامتکی بر آموزه‌های حکمت متعالیه، از سوی مقاله به این‌جا منتهی شده که از این برهان به «مدل سازی و تعمیم تمثیل» تعبیر کند و پس از آن ایراد خود بر برهان را کارساز دیده و چنین ادعا کند:

این برهان، اساسا برهان نیست زیرا جنس برهان قیاس است در حالی که سخن سبزواری تنها بیان کننده نوعی تمثیل و یا تعمیم است و تمثیل در فلسفه اعتباری ندارد [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 38].

ادعای سعی ابتکاری مقاله در جهت غرابت‌زدایی از اتهام سهو بر حکیم نیز حاصلی ندارد تا بتواند لبه تیز این ایراد ناهنجار را بر استاد فن متعالی به سوی دیگر برگرداند. ادعایی که برای «تبدیل تمثیل به برهان»، به استمداد از کاربرست قاعده «حکم الامثال فیما یجوز واحد» می‌انجامد [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 38].

اگر از ادبیات غیرفنی مقاله که واژه «جنس» را به جای «سبب و روش» به کار برده، اغماض شود، مضمون ادعا نیز چنان بدون محتوا است که بر مناقشه در عبارت سایه انداخته است. ابتدا مقاله باید بیان می‌کرد این سخن نامعتبر از کجا خردپذیر شده که تمثیل مطلقا معتبر نیست؟! در منطق و ادبیات عقلی، نیز در معرفت دینی، تمثیل با وجود شرایط خود، امری معتبر و بسیار مورد استناد است.

از این رو وقتی تمثیل با شرایط خاص دارای اعتبار است، لزومی ندارد با تکلف، به برهان ارجاع شود. تمثیل در صورتی که دو مثل دارای وجه شبه یا جامع باشند، دارای اعتبار منطقی است و هیچ مشکلی ندارد.

استناد به قاعده «حکم الامثال فیما یجوز واحد»، وقتی مفید فایده است که تمثیل فی‌نفسه معتبر باشد. بنابر این اگر تمثیل مطلقا نامعتبر است، تسری حکم مثل به مثل آن نیز بیهوده است. اکنون چگونه مقاله تمثیل را به کلی نامعتبر می‌خواند، اما آن را، به عنوان یکی از مقدمات، مبدا برهان بازسازی شده خویش قرار داده است.

از سوی دیگر، معلوم است که کاربرست قاعده «حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد» در این مورد کاملا بی‌مورد است. زیرا مجرای قاعده درباره طبیعت نوعی است. اگر امثال (افراد) در ماهیت نوعی مشترک باشند، دارای احکام مشترک هستند؛ پس نمی‌توان این قاعده را به هر موردی تسری داد.

وانگهی این تصور مقاله است که نفس و بدن را به صورت و ماده مقایسه کرده و آن دو را مثلاًن به شمار آورده تا ایراد را موجه نشان دهد! در حالی که بنابر مبنای جسمانیت الحدوث، نفس عین هیولا است نه مثل هیولا! اگر نفس در مراحل بدوی حدوث، جسم است، معلوم است که جسم ترکیبی از هیولا و صورت است و نفس عین هیولا است که پذیرنده و قابل صور تکاملی ادراکی است. بنابر این نیازی به تکلفات مقاله نیست که خود را مبتکر برای صورت‌بندی این برهان قلمداد کرده است! نیز تلاش مقاله برای وانمود کردن سهو‌زدایی از ساحت آن حکیم و ادعای تامل و تدقیق برای برهان‌سازی از سوی خود، با واقعیت منطبق نیست. تامل و تدقیق در علم‌النفس صدرایی به ویژه آموزه «جسمانیت الحدوث» قطعاً مانع این ایرادها می‌گشت.

مراجعه به مسفورات مشروح و مفصل حکمای متعالی به ویژه صدرالمتألهین درباره مراتب عقلی نفس کافی است تا بی‌پایه بودن مدعای مقاله را نشان دهد. از جمله مقصود از عقل هیولانی که ذره‌ای از کژتابی‌های مقاله با آن درست در نمی‌آید. مقاله گمان برده هیولی فقط درباره اجسام صادق است و نفس به این اجسام تشبیه شده و سپس حکم آنها به نفس تعمیم داده شده است. نمونه‌هایی از تصریحات صدرالمتألهین درباره هیولا، نشان خواهد داد، چگونه ایراد مقاله بر ذهنیات خود، نه مستندات، متکی است. صدرالمتألهین در مدخل ورود به مساله اتحاد عاقل و معقول در رساله مستقل با همین عنوان، مقامات عقلی نفس را به احسن وجه تفسیر و تبیین کرده است.

یکی از مراتب عقل، هیولانی بودن آن است. منظور حکما از هیولانی آن است که شیئی ممکن باشد شیئی دیگر بشود. هر شیئی که بالقوه شیئی دیگر است در ذات خودش لا شیئی بالفعل است [Sadrud-din Shirazi, 2008: 9].

صدرا با توضیح وافی درباره نسبت هیولای اجسام با صور، نسبت نفس را در مرتبه عقل هیولانی با معقولات همین نسبت اعلام می‌کند. اگرچه نفس نسبت به ماده محسوسات صورت محسوب گردد اما تا در این مرتبه است، نسبت به صور معقول هیولا است [Sadrud-din Shirazi, 2008: 9].^۱ تعبیرات صدرالمتألهین نیز کمترین مجال باقی نمی‌گذارد تا کسی ادعا کند نفس در مرتبه عقل هیولانی به هیولا و صورت جسمانی تشبیه شده یا احکام هیولای جسمانی به هیولای نفس تعمیم یافته است. زیرا در همه این عبارات و تعبیرات جز این که نفس خود، عین هیولا و مصداق آن است، چیزی دیگر وجود ندارد تا مستمسک خرده‌گیران قرار گیرد.

۶. نقد تبدیل تمثیل به برهان

سعی ادعایی مقاله یعنی «تبدیل تمثیل به برهان»، به کاربست قاعده «حکم الامثال فیما یجوز واحد» انجامیده که البته تلاشی عبث و بیهوده است. چون اگر تمثیل معتبر است خود برای اثبات مطلوب کافی است و اگر معتبر نیست این قاعده چون فرع بر اعتبار تمثیل است، بی‌اعتبار خواهد بود. نتیجه شنیدنی هم این است که «نفس انسانی از اموری است که هم‌چون هیولی دارای قوه و نامتحصل است پس برای تحلیش با صورتهای خود متحد می‌گردد» [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 39]. مشهود است روند تکلف‌آمیز به چه نتیجه نابسامان با جملات نابسامان‌تر منتهی شده است. ادعای مقاله که نفس «هم‌چون هیولا» است، درست نیست، بلکه خود هیولانی است و از مصادیق وجود هیولا و عین قوه و عدم تحلی است و برای تحلی با صورتهای ادراکی متحد می‌گردد نه با «صورتهای خود»!!

۷. نقد تفاوت نسبت عقل هیولانی با نفس در دو دیدگاه

مقاله مدعی است چون مشایبان به مغایرت قوا با نفس از جمله عقل هیولانی با نفس می‌اندیشیده‌اند، پس به اتحاد روی نیاورده‌اند! این ادعا معارض با تاریخچه‌ای است که خود از مشایبان گزارش کرده و منشا رای به اتحاد عاقل و معقول را به مشایبان منسوب کرده است [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 38]. تنها این مطلب کافی است تا اثبات کند ربطی بین دو مساله در هر دو دیدگاه نیست.

۸. نقد اتهام مصادره به مطلوب

مقاله پس از تلاش برای اختراع صورت استدلال، در مسیر خرده‌گیری بر محتوا پیش می‌رود و موضوعی ناقص و تحریف شده از علم‌النفس فلسفی، به ویژه علم‌النفس صدرایی، را بر همدیگر متراکب می‌سازد تا اتهام مصادره به مطلوب را امکان‌پذیر سازد. تمام این تلاش به فرق نهادن عقل هیولانی در دو دیدگاه مشایی و صدرایی خلاصه می‌گردد. مقاله ادعا کرده که عقل هیولانی در دیدگاه مشایی ناظر به جنبه عوارض و کمالات ثانی نفیس انسان است. سپس در توضیح این تفاوت، ادعاهای عجیب پیش‌گفته را ابراز کرده است [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 40].

بر محور این تفاوت ادعایی، مقاله پایگاه اتهام مصادره را مستحکم انگاشته، تا تعقلی را که حسب ادعایش عین ذات نفس بوده، مقدمه اتحاد دوباره عقل با نفس ببیند! و ادعای ترتب فرض و پیش‌فرض بر همدیگر را استوار اعلام کند [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 40].

بدین ترتیب، مقاله پس از تلاش بی‌فایده برای صورت‌سازی برهان و در حقیقت بازسازی انگاشته‌های خود، در صدد جرح و خدش بر این برهان بر آمده و در این مسیر، اوهام متزاید و ادعاهای متراکم و نامستند، درباره علم‌النفس فلسفی، به ویژه علم‌النفس صدرایی، بر همدیگر مشهود است.

مدعی نشان نداده در کدامیک از مصادر حکمت متعالیه برای اتحاد نفس با قوا به ویژه قوه عقل، به مساله اتحاد عاقل و معقول استناد شده و متقابلاً در کجا برای اثبات مساله اتحاد عاقل و معقول از اتحاد نفس با قوای ادراکی استفاده شده است. در حالی‌که هر دو مساله دارای مبادی خاص است و اگر مساله‌ای با ادله مستقل اثبات شده باشد و سپس به عنوان مبنا برای اثبات مساله‌ای دیگر به کار رود، این به معنای مصادره به مطلوب نیست و گرنه باید تمام علوم و مبادی آنها را مصادره به مطلوب دانست.

مؤونه اتهام مصادره را این ادعا فراهم کرده که در نگاه حکمت متعالیه «عقل هیولانی، ذاتی نفس است و نفس با تعقل نفس می‌گردد و تعقل کمال اولی نفس است» [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 40]. این سخنان عجیب چنان دور از کمترین محمل وجیه است که صدور آن از مدعی ابتکار در نظریه‌پردازی و نقد ژرف‌ترین مطالب فلسفه متعالیه، شگفت و غیر قابل باور است. آیا نفس تا صورت معقوله‌ای را درک نکند، نفس نیست؟ آیا نفس پیش از اتحاد با هیچ صورت معقول، نفس هست یا نیست؟ اگر نفس است نفس برای چه موجودی؟ برای جماد، نبات، حیوان یا انسان؟ اگر نفس نیست چگونه قبل از پذیرش صور محسوس و متخیل، قابلیت پذیرای صور معقول را دارا شده است؟ آنچه در منطق حکمت متعالیه در اتحاد نفس با صور معقوله مدنظر است، اتحادی است که تامین کننده فعلیت عقل انسانی است. این فعلیت بعد از این است که نفس از مراحل فعلیت جمادی و نباتی و حیوانی بگذرد و از اتحاد حسی و خیالی در مرحله نفس حیوانی نیز گذر کند و آماده پذیرش صور معقول گردد. یعنی نفس در مرحله حیوانی نیز ماده است برای صور معقوله اما ماده ثانیه، نه ماده محض و هیولای اولی که از هیچ فعلیتی برخوردار نیست.

اکنون از این منظر، این ادعای مقاله چه سهمی از صحت دارد که «تعقل عین ذات نفس است و ذات نفس در اثر اتحاد با معقولات ساخته (!؟) فعلیت پیدا می‌کند!» کدام نفس منظور مقاله است؟ این جمله ناهمراز، به کدام مرحله نفس اشاره می‌کند که نفس قبل از تعقل اصلا نفس نیست و باید از هیولانیت محض با تعقل، به نفسیت گام بگذارد! مقایسه کردن نظریه صدرالمتألهین با نظر مشاییان و هم‌سطح تلقی کردن نظر دو دیدگاه درباره عقل هیولانی، بیش از هرچیز بر نادیده گرفتن منطق حکمت متعالیه دلالت رسا دارد. به هر صورت این مدعا برای فراهم کردن زمینه اتهام مصادره به مطلوب است که چون «عقل هیولانی، ذاتی نفس است و نفس با تعقل نفس می‌گردد و تعقل کمال اولی نفس است» [Moeinalddini & Hosseini Amin, 2019: 40]. پس اتحاد عاقل و معقول مبتنی بر این پیش‌فرض است که نفس عین عقل است و این پیش‌فرض هم مبتنی بر اثبات اتحاد است!

مقاله اگر به رسایی این تعبیرات و صحت آنها اطمینان دارد! باید پاسخ دهد که اگر چیزی ذاتی است، چگونه قابل محو و زدوده شدن است؟ زیرا سبب انقلاب ذاتی می‌گردد که محال است. اگر هیولانیت ذاتی نفس باشد، هیچگاه مادیت از آن قابل زوال و انتقال نیست. حرکت جوهری قابلیت‌ها را بالفعل می‌سازد و ذاتی را که در مسیر تکامل باشد، به کمال می‌رساند؛ نه این که نفس را به نفسیت برساند. اگر تعقل، نقش کمال اول برای نفس را دارد، برای عبور نفس از نفس حیوانی به نفس انسانی کمال اول محسوب می‌گردد، نه برای مطلق نفوس عدم واقع در مسیر کمال و نه برای نفس واقع در مرحله هیولای اولی. بنابراین بر مدعی لازم بود پیش از القای این شبهه، مبانی معرفت‌النفس صدرایی را مد نظر قرار می‌داد.

اتهام ارتکاب ترتب "پیش‌فرض بر پیش‌فرض" بر هرکس اندکی راست آید، اما بر صدرالمتألهین و حکمای متعالیه هرگز راست نمی‌آید. زیرا مساله اتحاد عاقل و معقول مسبوق به نظریه مبسوط صدرایی در علم‌النفس است و حکمای متعالیه متناوب نقطه‌نقطه آن را با حساسیت تمام کاوش کرده و بنای استوار آن را استوارتر ساخته‌اند.

نتیجه‌گیری

برهانی که حکیم سبزواری با کاربرست مبادی متعالی در باره ماده و صورت بر اتحاد عاقل و معقول اقامه کرده، برهانی مستحکم و متین است. ترکیب اتحادی ماده و صورت اقتضا دارد نفس به عنوان ماده معقولات با صور عقلی اتحاد وجودی داشته باشد. مقاله‌ای به انحراف از این بیان روشن روی آورده و برای تضمین نوآوری خود سعی کرده بر این برهان، مطالبی نامربوط بیفزاید تا زمینه ایراد بر آن را فراهم آورد. گزارش تحریفی از برهان و افزوده‌های درون متنی بر آن، مزید بر علت شده و ایرادها براساس این روند پیش رفته است. دو ایراد عمده مقاله بر این برهان عبارت بود از: نخست متهم نمودن حکیم به کاربرست تمثیل و خروج از قالب قیاس برهانی و بی‌اعتباری تمثیل به طور مطلق و دوم: اتهام مصادره به مطلوب. بیان صحیح برهان و وانمایی مبادی متعالی آن، اثبات کرد خدشه‌های مقاله بر اثر چشم‌پوشی از مواضع و منطق متعالی است. بیش از همه، غفلت از مبادی معرفت‌النفس مبسوط صدرایی و مواضع هستی‌شناختی یا معرفت‌شناختی است که در علم‌النفس به اثبات رسیده و ناظر به آن مباحث، مساله اتحاد عاقل و معقول جایگاه اثباتی خود را احراز کرده است. نیز عدم وصول به حقیقت مقصود، سهم عمده در خدش و ایراد ایفا کرده و سستی منطق مقاله در ادبیات نامناسب آن آشکار بود. بنابر این ادعای کلی مقاله که «هیچ یک از براهین در جهت اثبات مدعای اتحاد عاقل و معقول تام

نیست» سخنی استوار بر منطق نقد نیست و تعرض‌های ناهنجار، به ساحت والای حکمایی است که در سراسر تاریخ حکمت متعالیه، مبانی و پشتوانه‌های خردمحور را، بارها در کوره نقض و ابرام و نقد و بررسی خود آزموده‌اند و از جوانب مختلف آن را از نقص و کاستی پیراسته و به قویم‌ترین بنیان آراسته‌اند.

تشکر و قدردانی: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

تاییدیه اخلاقی: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

تعارض منافع: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

سهم نویسندگان: تمام امور مقاله توسط محمدرضا ارشادی‌نیا انجام شده است (۵۰٪).

منابع مالی: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

منابع

- Avicenna (1997). AL-ELAHIAH MEN KETAB AL-SHEFA. Qom: Islamic Propaganda Office. [Arabic]
- Hassanzadeh Amoli H (1982). Introduction and commentary on the "Unity of the Wise and Reasonable" treatise. Tehran: Cultural and Scientific Publication Center. [Persian]
- Hassanzadeh Amoli H (2020). The unity of the wise and reasonable. Qom: Boostan Ketab. [Persian]
- Moeinalddini F, Hosseini Amin H (2019). Criticism of the arguments of Hakim Sabzevari in proving the problem of the unity of the wise and reasonable. Hekmat Mo'aaser. 10(1):31-46. [Persian]
- Obudiyat A (2013). An introduction to Sadrai's system of wisdom: Anthropology (Volume 3). Tehran: Samt. [Persian]
- Rafei'l Qazvini SA (1982). The unity of the wise and reasonable treatise. Tehran: Cultural and Scientific Publication Center. [Persian]
- Sabzevari H (2001a). SHARH AL-MANZOUHEH (Volume 2). Tehran: Nashr-e Naab. [Arabic]
- Sabzevari H (2001b). SHARH AL-MANZOUHEH (Volume 5). Tehran: Nashr-e Naab. [Arabic]
- Sabzevari H (2004). Comments on travels (Volume 3). Tehran: Bonyad Hekmat Eslami Sadra. [Persian]
- Sadraddin Shirazi MI (2004a). ALHEKMAT ALMOT'EALIEH FI ALASFAR ALAGHLIEH ALARBA'EH (Volume 3). Tehran: Bonyad Hekmat Eslami Sadra. [Arabic]
- Sadraddin Shirazi MI (2004b). ALHEKMAT ALMOT'EALIEH FI ALASFAR ALAGHLIEH ALARBA'EH (Volume 5). Tehran: Bonyad Hekmat Eslami Sadra. [Arabic]
- Sadraddin Shirazi MI (2004c). ALHEKMAT ALMOT'EALIEH FI ALASFAR ALAGHLIEH ALARBA'EH (Volume 8). Tehran: Bonyad Hekmat Eslami Sadra. [Arabic]
- Sadraddin Shirazi MI (2008). RESALEH FI ETTEHAD AL-AGHEL VA AL-MAGHOUL. Tehran: Bonyad Hekmat Eslami Sadra. [Arabic]

پی‌نوشت

^۱ این مسأله کون النفس عاقله لصور الأشياء المعقولة من أغمض المسائل الحكمية التي لم ينقح لأحد من علماء الإسلام إلى يومنا هذا و نحن لما رأينا صعوبة هذه المسألة و تأملنا في إشكال كون العلم بالجواهر جوهرًا و عرضًا و لم نر في كتب القوم سيما كتب رئيسهم أبي علي كالشفاء و النجاة و الإشارات و عيون الحكمة و غيرها ما يشفي العليل و يروي الغليل بل وجدناه و كل من في طبقتة و أشباحه- و أتباعه كتلميذه بهمنيار و شیخ أتباع الرواقیین و المحقق الطوسي نصیر الدین و غیرهم من المتأخرین لم یأتوا بعده بشیء یمنح التعلیل علیه و إذا کان هذا حال هؤلاء المعتمدين من الفضلاء فما حال غیر هؤلاء من أصحاب الأوهام و الخیالات و أولى وسواس المقالات و الجدالات فتوجهنا توجها جلیلیا إلى مسبب الأسباب- و تضرعنا تضرعا غریزیا إلى مسهل الأمور الصعاب فی فتح هذا الباب إذ كنا قد جربنا مرارا كثيرة ... فأفاض علينا فی ساعة تسویدی هذا الفصل من خزائن علمه علما جدیدا و ... [Sadraddin Shirazi, 2004a: 313].

^۲ و قد حصل لنا من هذا مبدأ برهان علی اتحاد العاقل و المعقول کما استدلل إسکندر علیه سیما علی قول المصنف قدس سره و السید السند من أن التركيب بين المادة و الصورة اتحادي لا انضمامي و هو أن النفس مادة و مدرکاته صورة له و له وحدة جمعیة و المادة و الصورة لهما نحو اتحاد فی ذوات الأوضاع فکیف فی العقلیات بخلاف الموضوع و العرض فإن ترکیبهما اعتباری [Sabzevari, 2004: 320].

^۳ کما انّ الماهية الموجودة فی الخارج کلیة بالقوة جزئية بالفعل من شأنها أن تتجدد عن المواد و تنتزع عنها الغواشی بتعقل و تجريد و نزع، كذلك القوة الانسانية المدركة لها عاقله بالقوة اذ من شأنها أن تنتزع عن نفسها المادة و غواشيتها فتصير عند ذلك عاقله ای مدركة للکليات بالفعل، و بالجملة مرتبة المدرك و المدرك فی کل ادراك مرتبة واحدة [Sadraddin Shirazi, 2004b: 303].

^۱ و قد حصل لنا من هذا مبدأ برهان على اتحاد العاقل و المعقول كما استدلل إسکندر عليه سيما على قول المصنف قدس سره و السيد السند من أن التركيب بين المادة و الصورة اتحادي لا انضمامي و هو أن النفس مادة و مدركاته صورة له و له وحدة جمعية و المادة و الصورة لهما نحو اتحاد في ذوات الأوضاع فكيف في العقلیات بخلاف الموضوع و العرض فإن تركيبهما اعتباري كما تقرر [Sabzevari, 2004: 320].

^۲ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (الحشر: ۲۱).

^۳ إنَّ للعقل مقامات: احدها العقل الهیولانی و الحكماء عنوا بقولهم «هیولانی» موضوعا يمكن ان يصير شيئا آخر- محسوسا او معقولا- بوجود صورة فيه، و كل ما هو بالقوة شيء آخر لا بدَّ أن يكون ذاته بذاته بحيث لا تكون صورة من صور الاشياء فيكون قوة محضة لافعلية لها الا بحسب مايرد عليها من الخارج فإذا صارت مصورة بصورة من الصور، تصير متحدة بها صائرة اياها بحيث لاثنينية بينهما و هذا في باب المحسوسات كهیولی الاجسام التي في حدِّ مرتبة ذاتها معزاة عن الصور كلها ... و هكذا الامر في العقل الهیولانی بالقياس الى المعقولات. فإنه ليس هو في حدِّ ذاته جوهرًا معقولا بالفعل؛ و لكنّه حينئذ هو احد الاشياء المحسوسة بالفعل و جميع الاشياء المعقولة بالقوة. لأن النفس هي صورة كمالية لنوع محسوس جسماني كالانسان؛ و له أن يدرك الاشياء كلّها معا... فالنفس الانسانية صورة بالقياس الى مادة المحسوسات و هیولی بالقياس الى صور معقولات؛ فهي في حد ذاتها قبل ان تستكمل شيء حسی ، وليست بشيء عقلي [Sadrudin Shirazi, 2008: 9-11].